

# خاص گرایي بومي و مردم عامي در ايران پيشامدرن

نویسنده: دکتر ای. کی. اس. لمتون

مترجم: لیلا چمن خواه

ویرایش اساسی از اطلاعات سیاسی-اقتصادی

برایشان تحمل ناپذیر می شد. فقر و محرومیت تنها و برجسته ترین عامل کنش مستقیم عامه مردم نبود، بلکه تجاوز به اصول اخلاقی آنان نیز می توانست چنین پیامدی داشته باشد.

مطالعه دقیق متون در باب حسبه، وقف و نوشته های روی سنگ گورها شاید بتواند زوایای تاریک زندگی مردم عامی در ایران را روشن تر کند. نوشته های تاریخی، کمتر جزئیاتی در مورد زندگی آنها در اختیار می گذارد، مگر به هنگام وقوع بلایای طبیعی، شورش و آشفتگی های عمومی، و دقیقاً به همین علت ممکن است تصویری ناقص از واقعیت به دست دهد. سرکشی ها و شورشها معمولاً از ناحیه مردم عامی دیده می شود و بنا بر این ممکن است چنین برداشت شود که آنها بسیار آماده شورش بوده اند و تاریخشان اساساً با شورشهای ناموفق رقم خورده است.<sup>۲</sup>

منظور من از «خاص گرایي بومي»، ویژگیهایی جغرافیایی، نژادی و اجتماعی است که یک گروه را از دیگری متمایز می کند، و مراد از مردم عامی، همان عوام در برابر خواص یا اعیان (واژه ای که معمولاً در مورد برجستگان به کار می رود) است؛ گرچه خط فارق میان این دو روشن نیست. کارمندان بلند پایه دولت، مملوکهای (mamluks) قدرتمند که تا اندازه ای از حکام متفاوت بودند، زمینداران بزرگ، بازرگانان عمده و علمای برجسته به طبقه اعیان و کارمندان فرودست، زمینداران و بازرگانان کوچک، دستفروش ها و صنعتگران و علمای کم اهمیت تر، همراه توده مردم شهری و روستایی، کارگران و کشاورزان که آگاهی اندکی از زندگی و وضعیتشان داریم، به عامه تعلق داشتند. زنان در هر دو گروه بودند. بطور کلی عوام و خواص از یکدیگر قابل تشخیص بودند: در همان دنیای خود زندگی می کردند؛ اما هیچ یک ایستا نبودند. جامعه از بالا به پایین و پایین به بالا سیال بود. همه مسلمانان در برابر خداوند یکسان بودند اما جامعه داغ نابرابریهای فاحش در ثروت و امتیاز بر پیشانی داشت. به هر روی شاید امکان جابجایی و رسیدن از فقر و بدبختی به بالاترین رده ها در دولت بوده که نابرابریهای اجتماعی را قابل تحمل می ساخته است. برای مثال، یعقوب لیث که زندگی خود را بعنوان کارگری اجیر در یک مسگری با درآمد ۱۵ درهم در ماه آغاز کرد<sup>۳</sup> سرانجام توانست خود را

موضوع مورد بحث من یعنی خاص گرایي بومي یا خاص بودن و مردم عامی در ایران پيشامدرن بحثی گسترده است که تنها می توانم به وجوه اندکی از آن بپردازم. نگاه من بدین مسئله در پر تو شواهد مستند و تفسیرم از آن شواهد بر پایه تجربه شخصی میسر شده است. هر کس به ایران سفر کرده و مدت زمانی طولانی در بخشهای گوناگون آن کشور به سر برده باشد، نمی تواند تحت تاثیر تفاوت های منطقه ای قرار نگرفته باشد. هر شهر، روستا، و هر قبیله، خاص و یگانه است. البته بخشی - اگر نه همه - این تفاوتها از گذشته وجود داشته است. من از خطر تحریفهای برخاسته از حال را چون گذشته دیدن، و همچنین فرا فکنی خواستها و دیدگاه های جامعه امروز به گذشته نیک آگاهم و امیدوارم از آن اجتناب کنم. این ادعا که گذشته باید متفاوت از حال بوده باشد، به معنای پذیرش شکست فهم آن است. اگر می خواهیم گذشته را بفهمیم باید ریشه ها و سرچشمه ها را به دقت بررسی کرد و به عواملی پرداخت که موجب آنها بوده اند. تا آنجا که بحث به زندگی روزمره مردمان مربوط می شود، منابع بسیار اندک است و اطلاعات دقیق آماری نیز در دست نیست. ماهیت پارمپاره و نامنسجم شواهد و قرائن هم کاری بیش از گمانه زنی را ممکن نمی سازد.

گذشته از آن، چیزی که در مورد یک منطقه یا یک برهه از زمان درست به نظر می رسد، لزوماً برای منطقه و زمانی دیگر صادق نیست. همچنین باید خاطر نشان کرد که معنای واژه های تخصصی در زمانها و مکانهای گوناگون متفاوت است.

اسناد و مدارک موجود گویای استمرار شیوه های اداری در ایران به گونه بنیادین است، اما بطور کلی با کمبود منابعی که روشن کنند و توضیح دهنده انگیزه ها و افکار سیاستمداران و دیگر کسان باشد، رو به رو هستیم. در سایه نبود مدارک و شواهد کافی، شناخت مردمان عامی، چنان که آنها خود را می دیده اند، دشوار است. تنها هر از گاهی با خواسته های مطرح شده و شکایاتی بر خورد می کنیم که بیانگر ادراک یک واقعیت از سوی توده مردم، متفاوت با ادراک فرمانروایان بوده است.

مردم عامی به برداشت خاص خود از عدالت سخت پایبند بودند و زمانی دست به واکنش می زدند که به این برداشت توهین و شرایط

بر عهده داشت، بیشتر از میان افراد محلی برگزیده می‌شدند و تصدی این کارها غالباً موروثی بود. فراز و نشیبهای تجارت و تغییر و تحولات گاهگاه در حیات سیاسی، موجب فراز و فرود خاندانها می‌شد.

خاص‌گرایی بومی در ایران پدیده‌ای عجیب نیست، بلکه ویژگی برجسته این کشور به‌شمار می‌آید و بامیهن پرستی از نوع بومی پیوستگی دارد؛ چیزی که فراوانی تواریخ بومی مشخصه بارز آن است؛ تواریخی که در نخستین سده‌های اسلامی به زبان عربی و از سده پنجم هجری / یازدهم میلادی به زبان پارسی نوشته شده است. تجزیه شدن امپراتوری‌های بزرگ در راستای خطوط ژئوپلیتیکی و سربر آوردن دودمان‌های محلی، تألیف تواریخ محلی راروتق بخشید. اما به گونه‌ای متناقض‌نما، رواج این گونه تواریخ می‌تواند واکنشی به سیاستهای مرکز‌گرایانه امپراتوریهای بزرگ بوده باشد؛ امپراتوریهایی که بیشتر سرکوبگر تلقی می‌شدند و دلخواه مناطق نبودند. در نتیجه، نگارش تاریخهای محلی می‌تواند منعکس‌کننده خواست مناطق به برجسته‌تر کردن این واقعیت نیز بوده باشد که خدمات مناطق ارزش ثبت شدن دارد و نشان دهنده قدرت و عظمت جامعه اسلامی است.<sup>۶</sup>

در برخی موارد تفاوت‌های منطقه‌ای با تمایزات نژادی همراه می‌شد و در پاره‌ای از مناطق کشور، شرایط طبیعی، گونه‌ای از زندگی نیمه‌ایلی را بر باشندگان تحمیل می‌کرد که ایشان را از بقیه برادران دینی متمایز می‌ساخت. تفاوت‌های زبانی نیز وجود داشت. گذشته از کسانی که به فارسی، کردی، لری، ترکی و عربی سخن می‌گفتند، گویشهای محلی بسیاری نیز دیده می‌شد. اقوام گوناگونی به کشور هجوم آورده و در نقساط مختلف سکنی گزیده بودند؛ برخی جابه‌جایی‌ها هم معلول سیاستهای آگاهانه حکومت مرکزی بود. اندازه جمعیت شهرها و روستاها دستخوش نوسان و تغییر فاحش بود، نه تنها به علت حوادث سیاسی و قتل‌عامهای انجام شده به دست مهاجمان بیگانه، بلکه به علت قحطی، بیماری، خشکسالی، سیل و زمین لرزه. همچنین فراز و فرود تجاری و تغییرات حادث شده در مسیر تجارت بین‌الملل بر توزیع جمعیت در ایران تأثیر گذاشت.

تأثیر این عوامل در تباطات در کشور با وجود شاهراهها در سراسر کشور، بویژه جاده بزرگ ابریشم، شکلی ابتدایی داشت. اما این جاده‌ها به ندرت هموار بود و حمل و نقل در آنها با شتر، قاطر، اسب و الاغ صورت می‌گرفت. جاده کالسکه رو نبود و تنها وسیله اتصال مناطق دور افتاده با دنیای خارج دلیجان بود. با این وصف، پیوسته موجی از بازرگانان، زائران و ارتشیان در جاده‌های اصلی به چشم می‌خورد.

غیر از عوامل جغرافیایی، که بر خاص‌گرایی در ایران مؤثر بود، دو عامل دیگر نیز وجود داشت که به جامعه ایرانی وحدتی فراگیر می‌بخشید: نخست، گونه‌ای احساس هویت ایرانی (ایرانیّت) یا وارث

به رهبری بخش بزرگی از سرزمین ایران در سده پنجم هجری / یازدهم میلادی برسانند. همچنین نمونه‌های متعددی از افراد با پیش‌زمینه پست وجود دارد که وابسته به خانواده‌های شناخته شده بوروکرات نبوده‌اند اما به مقام وزارت دست یافته‌اند. چه بسیار کسان که از فقر به قدرت و شهرت رسیده‌اند، اما در منابع موجود کمتر از این اشخاص به نیکی یاد شده است. در تئوری، جایی برای انسانهای خودساخته نبود، اما تئوری با عمل تفاوت داشت.

برای خواص، شرایط آرمانی، دنیایی بود مبتنی بر سلسله مراتب امتیازات که از جانب حکومت یا پادشاهی که از طرف خداوند مشروعیت می‌یافت محترم داشته می‌شد. از سوی دیگر، برای عامه مردم، دستکم در میان توده شهری و روستایی، جامعه حامل تعصب، بی‌عدالتی و رنج بود. هر اسی دائمی در میان خاصه از جهت شورش طبقات پایین تر وجود داشت و واژه «عوام» غالباً با معنایی تحقیر آمیز به کار گرفته می‌شد. برای مثال، نظام‌الدین شامی شورشی را در اصفهان پس از ورود تیمور در سال ۷۸۸/۱۳۸۰ به آن شهر توصیف می‌کند که به ادعای او توسط ارادل و اوپاش به راه افتاده بوده است. شامی جمله پر معنایی به این مضمون نقل می‌کند: «صد سال زیر فشار و جور شاهان به سر بردن، از چند روز شرارت و آشوب و بی‌قانونی عوام بهتر است.»<sup>۷</sup> اما تمایز میان خاصه و عامه لزوماً به معنی وجود رفاه و شادی برای یک طرف و نبود آن برای طرف دیگر نبود. برای طبقات حاکم، ایمان حائز اهمیت فراوان بود؛ و جامعه امیدوارانه در انتظار جهان آخرت به سر می‌برد. مردم انتظار بهره‌های چشمگیر از دستگاه دولت یا سلطنت داشتند، اما رفتارهای نامناسب، در کنار بدحسابی و آشفتگی در امور دیوانی موجب می‌شد که اتهام فساد حکومت موجه جلوه کند. و صاف ۱۳۳۴-۱۲۶۴/۷۳۵-۶۶۳ درباره حکومت ایلخانیان در شیراز می‌نویسد: «بیچاره کسی که بضاعت او فضل و هنر است و معاش از شغل دیوان کند...»<sup>۸</sup> همچنین، تمایز خاصه و عامه به قدرت مربوط می‌شد که در اختیار گروه نخست و برخاسته از عوامل ایدئولوژیک، اقتصادی، فرهنگی بود و ابزارهای نظامی و سیاسی، اعمال آنرا تضمین می‌کرد. نفوذ، به درجات گوناگون و در زمانهای مختلف، از این عوامل و وابستگی متقابل آنها به یکدیگر سرچشمه می‌گرفت.

اعیان یا بزرگان یک شهر یا استان شامل زمینداران، رؤسای قبایل، بلندپایگان مذهبی و بازرگانان بودند. پیوندهای زناشویی میان آنان معمول بود. کارمندان دولت اغلب نفوذ خود را برای به دست آوردن زمین و ثروت محلی به کار می‌گرفتند و با اقامت در محلی خاص بخشی از اعیان محلی می‌شدند. بدین سان معمولاً تشخیص شالوده نفوذ خانوادگی کار آسانی نبود چرا که منشأ نفوذ می‌توانست مقام دولتی، تجارت، زمینداری یا زعامت مذهبی، یا همه این عوامل با هم باشد. مقامات دولتی پایین تر در محل، مانند کلانتر (رئیس شهر)، کدخدای (رئیس بخش یا ده)، و مستوفی که سرپرستی امور مالی محل را

تمدن باستانی ایران بودن که خود را در اسطوره‌ها و تاریخ متجلی می‌ساخت. این احساس، آشکارا در طبقه تحصیلکرده و شاید به گونه‌ی درونی در عامه مردم وجود داشت. دوم، احساس وابستگی به دنیای بزرگتر اسلامی، در برابر جهان غیر اسلامی؛ هر چند از سده شانزدهم به این سو، اتحاد اسلامی به علت اختلاف شیعه و سنی خدشه‌دار یا تضعیف شده بود. این هویت اسلامی چیزی عمیق‌تر از وفاداری سیاسی صرف یا منافع مشترک بود؛ بیشتر احساس تعلق داشتن به جهان جاودان و پایدار بود که از طریق وحی خداوند به پیامبرش محمد [ص] محقق شده بود.<sup>۷</sup> یکی از ویژگی‌های تمدن اسلامی، اقدام به یادگیری و آموزش بود که در جبهه نخست فراگیری علوم دینی را شامل می‌شد. این امر تا اندازه‌ای مقام برجسته علمای جامعه توضیح می‌دهد.

احساس تعلق به تمدن باستانی ایران، در نخستین سده‌های اسلامی بیش از همه در جنبش شعوبیه و سپس در حوزه ادبیات در شاهنامه فردوسی نمود یافته است. جشن‌های کهن مانند نوروز یا تحویل سال جدید به هنگام فرارسیدن بهار، و اسفند یا سپند به هنگام انقلابین پاییزی برپا می‌شد. رفته رفته نوروز به مهمترین جشن سالانه در کشور تبدیل شد، در حالی که جشن اسفند به شکوه و عظمت نخستین برگزار نمی‌شد و سرانجام یکسره منسوخ گشت. تا سال ۱۰۶۵/۱۶۶۵ این جشن همچنان به گونه رسمی در اصفهان برپا می‌شد و به همین مناسبت سر در بازارها و مفازه‌ها را تزیین می‌کردند.<sup>۸</sup>

به احتمال بسیار زیاد، بیشتر حماسه‌های ملی وارد فرهنگ عامه شده بود، اما از چگونگی رسوخ و نفوذ حس وابستگی به تمدن کهن ایرانی در میان مردم عادی و اینکه تا چه اندازه عامل همبستگی آنان به یکدیگر بوده است، بی‌خبریم. شاید وفاداری به محل یا گروه نیرومندتر از احساس وفاداری به کشور یا دودمان حاکم بوده است. گرایش مردم عامی بیشتر بر این بود که خود را از راه تعلق به روستا، شهر، ولایت یا قبیله، پس از تغییر مذهب در کشور، از مجرای دین و در مقام مسلمان بشناسانند و تعریف کنند.

به جای آوردن نمازهای روزانه، نمازهای جمعه، برگزاری مراسم ماه رمضان، اعیاد مذهبی و حج که میان همه مسلمانان مشترک بود و به کل زندگی عامه مردم نفوذ کرده بود، قاعدتاً بسی مهم‌تر از رشد احساس وابستگی به تمدن ایران باستان بوده و وحدت اسلامی را تقویت می‌کرده است. روشن است که همگان به حج نمی‌رفتند و نمی‌توانستند بروند، اما کسانی که به حج می‌رفتند پس از بازگشت به شهر و روستای خود از عنوان احترام‌انگیز «حاجی» برخوردار می‌شدند و بی‌گمان تجارب خود را به نزدیکان و همشهریان نشان انتقال می‌دادند.

انجام دادن فرایض مذهبی به گونه عینی و فیزیکی اهمیت زیادی در اثبات تقوا و پرهیزکاری داشت.<sup>۹</sup>

زائران اماکن مقدس محلی، از همه بخشهای جامعه بودند. شخصیت‌های مقدس، شفیع بندگان در درگاه خداوند شمرده می‌شدند و همگان آنان را موجب فیض و برکت می‌دانستند. زیارت قبور و زیارتگاههای محلی در قدیم شایع بوده است. چنین زیارت‌هایی گرچه مستند به قرآن کریم یا سنت نبوی نبود، ولی خواص و عوام را در یک جا گرد می‌آورد. در میان زائران، نه فقط مردم عامی، بلکه تحصیل کرده‌ها، علمای علوم دینی، شاهان و حکام محلی وجود داشتند.

برای شیعیان، در مقایسه با اهل سنت، احترام به اولیای دین در آموزه‌های مذهبی اهمیت ویژه داشت و جزو سنت امامان (ع) بویژه امام ششم (ع) بود.<sup>۱۰</sup> حرم امامان و مزار فرزندانشان (یا مکان‌هایی که مردم معتقد بودند آن بزرگان در آنجا به خاک سپرده شده‌اند) با عنوان امامزاده در سراسر ایران وجود داشت. مجتهد عصر صفوی، محمد باقر مجلسی (۱۶۲۷-۹۸/۱۱۱۰-۱۰۳۷) می‌گوید که عالمان بزرگ دینی زیارت قبور اولیاء را که شامل بازماندگان ائمه نیز می‌شود توصیه کرده‌اند.<sup>۱۱</sup> معجزه‌ها و کرامات خاصی به بسیاری از امامزاده‌ها نسبت داده می‌شد. بارگاه این امامزاده‌ها، همچون مساجد، به گونه سنتی به مکان‌هایی برای بست نشینی بدل شده بود و مجرمان و فراریان از عدالت اغلب به آنها پناه می‌بردند.<sup>۱۲</sup> با تغییر مذهب اکثریت ایرانیان به شیعه در سده شانزدهم میلادی و پس از آن، مراسم ماه محرم، روضه خوانی‌ها و تعزیه در مناطق شیعه نشین گسترش یافت. این مراسم احساس همبستگی شیعیان با یکدیگر و جدایی آنان را نه تنها از جهان غیر مسلمان، بلکه از اهل سنت تقویت می‌کرد. در این مراسم نیز همه بخشهای جامعه مشارکت می‌کردند.

مدفن امامزاده‌ها نیز مانند مساجد و مدارس علوم دینی از محل اوقاف تأمین مالی می‌شد. وقف، بعنوان یک نهاد، نقش اقتصادی و اجتماعی مهمی در زندگی جامعه بازی می‌کرد. وقف، در ساده‌ترین شکل عبارت است از حبس عین مال موقوفه و هزینه شدن در آمد آن برای یک کار خیر. یکی از ویژگیهای وقف، پابرجا ماندن هدف آن است که نباید با اصول اسلامی منافات داشته باشد. در آمد بسیاری از موقوفات برای رفاه عامه مانند اطعام مساکین به هنگام جشنهای مذهبی یا دیگر مراسم خرج می‌شد. در برخی از موارد وقف، وجوهی برای اهداف خیرخواهانه کم‌اهمیت‌تر منظور می‌شد که به نظر می‌رسد این کار ملهم از حس همدردی با اعضای کمتر خوشبخت جامعه بوده است. از جمله مقاصد خیرخواهانه بنیادهای خیریه در زمان ایلخان‌غازان (۱۳۰۴-۱۲۹۵/۷۰۳-۶۹۴) توزیع لباسهای پشمی در میان فقرا، دستگیری از یتیمان و بی‌سرپرستان، پرداخت هزینه کفن و دفن مردمان غریب و بی‌کسی که در تیریز می‌مردند، تهیه شانه‌های پنبه‌زنی برای بیوه‌های فقیر، غذا دادن به پرندگان در زمستان و جایگزین کردن ظرفهای آب برای برده‌ها و کودکان که احتمال داشت شکسته باشد،<sup>۱۳</sup> بود. در آمد بسیاری از موقوفات، بویژه

فرمانروا احساس کنند. این باور را که فرمانروا خارج از حیطه حسابرسی عامه مردم است، تا اندازه‌ای عرف و قانون اسلامی، البته فقط به گونه حاشیه‌ای، تقویت می‌کرد.

فرمانهای پادشاهی اغلب مشعر بر این بود که هدف حکومت بهروزی رعایاست، اما احتمالاً این امر چندان از مرحله حرف فراتر نمی‌رفت. به هر روی این ادعا به شرایط آرمانی اشاره داشت. برای نمونه، در فرمان شاه تهماسب (۷۶-۸۴/۱۵۲۴-۱۹۳۰) که در مسجد جامع اصفهان نقش شده آمده است که هدف اصلی از پذیرش مسئولیت اداره امور و مراد کلی از حکومت، حمایت از قاطبه مردم و فراهم ساختن شرایط زندگی بهتر برای آنان است.<sup>۱۷</sup> اما در حقیقت هیچ حق یا آزادی به افراد تعلق نمی‌گرفت. انسان عادی حق انجام دادن هیچ کار یا اشغال هیچ جایگاهی را نداشت، مگر اینکه این حق به او تفویض شده باشد.<sup>۱۸</sup> تنها وظیفه او خدمت به خداوند بر طبق مشیت آشکار او بود؛ و این مستلزم فرمانبرداری بی چون و چرا از حاکم بود. در نخستین سده‌های اسلامی، وفاداری بنیادین هر شخص، در تئوری، به قانون و نه به حاکم بود و وفاداری به حاکم، بستگی به مشروعیت او داشت.<sup>۱۹</sup> با وجود این مدت زیادی طول نکشید که موضوع مشروعیت حاکم در عمل منتفی و به دست فراموشی سپرده شد و قابلیت (یا) زور به معیار تبدیل گردید. برخی احادیث (درست یا ساختگی) مانند: «شصت سال به سر بردن تحت امر حاکم غیر عادل بهتر است از يك شب بدون حکومت با انضباط زیستن»<sup>۲۰</sup> و بعداً این نظریه که «شاه سایه خدا روی زمین است»، این شرایط را تقویت می‌کرد.

شورش که با گرفته شدن قدرت توسط خود کامه‌ای از خود کامه قبلی فرق داشت، پدیده‌ای نادر بود. آموزه‌های متعددی مشعر بر این بود که حتی از يك حکومت بدکار نیز باید اطاعت کرد و سرنگونی فرمانروایانی که خداوند از ایشان راضی نیست باید به خود او واگذار کرد.<sup>۲۱</sup> و حتی از این آیه شریفه نیز که «خداوند پادشاهی اش را به هر کس که بخواهد عطا می‌کند»<sup>۲۲</sup> بعنوان توجیهی برای تصرف قدرت سوء استفاده می‌شد. برای نمونه، احادیثی که ابو یوسف در کتاب الخراج<sup>۲۳</sup> آورده بود به نظریه سکوت و انفعال در برابر حکومت ظالمانه کمک می‌کرد. چنین شورشهایی که واکنش نسبت به ظلم و سرکوب بود، پیشتر توسط افراد محلی رهبری می‌شد.<sup>۲۴</sup> تا آرامی‌های شهری پس از مرگ يك فرمانروا و آشوب به علت افزایش قیمت‌ها و کمبود مواد خوراکی از سوی مردم عامی، امری عادی بود و به راحتی سرکوب می‌شد. با اینکه علل اصلی شکایات و تظلمات مردم عامی بعضاً یا بیشتر اقتصادی بود، اما بلوا غالباً رنگ مذهبی به خود می‌گرفت.

در سراسر دورانی که از آن بحث می‌کنیم، «حاکم مستبد» همواره پذیرفته شده بود و این امر نه تنها به علت تئوری حکومت، بلکه شاید بیشتر به علت نیاز به صلح و امنیت در دنیای آشفته از تهاجمات و

موقوفات کوچک، پس از تغییر مذهب در ایران، برای تهیه خوردها و آشامیدنی‌ها در مراسم تعزیه و روضه خوانی در ماههای رمضان و محرم و صفر که مردم روستا، شهر یا منطقه در آنها حضور می‌یافتند، در نظر گرفته شده بود. اوقاف که در برگیرنده منابع مالی بزرگ و ارزشمند تا منابع اندک بود، و ثروتمندان و توانگران و حتی مردمان عادی آنها را تأمین می‌کردند، در سراسر کشور یافت می‌شد.

چه در ایران پیش از اسلام و چه ایران اسلامی، جامعه‌شناسی سلسله‌مراتبی داشت. آثار و نوشته‌های فلسفی، تاریخی، ادبی و حتی برخی از متون دینی بیانگر این نکته است: و فرض این است که این متون، دستکم تا اندازه‌ای، اوضاع واقعی را توصیف کرده‌اند، هر چند تئوری و عمل لزوماً یکسان نیست. بر پایه افسانه‌ها، جمشید مردمان را به چهار طبقه تقسیم کرده بود:

(الف) افراد برجسته از حیث فضایل اخلاقی، عقل، هوش و دانش که به برخی از آنان فرمان داده می‌شد هنر دبیری و حسابداری بیاموزند تا بتوانند به انتظام امور امپراتوری و گردآوری مالیات بپردازند؛ (ب) جنگجویان؛ (پ) صنعتگران و کشاورزان؛ (ت) کسانی که کارهای پست مانند جار و کشتی، نگهداری چارپایان و درباری را بر عهده داشتند.<sup>۱۴</sup> تقسیم‌بندی‌های مشابهی در آثار نویسندگان بعدی نیز دیده می‌شود. به نوشته خواجه نصیرالدین طوسی، در سلسله‌مراتب جامعه، سه گروه نخست عبارتند از مردان قلم، مردان شمشیر و بازرگانان؛ در حالی که اساس این نظم سلسله‌مراتبی را کشاورزان تشکیل می‌دهند مانند کارگران کشاورزی یا برزگران، و دهقانان، یعنی کسانی که درخت می‌کارند و به کار کشاورزی می‌پردازند و خوراک همگان را فراهم می‌آورند؛ کسانی که اگر نباشند، ادامه حیات ناممکن خواهد بود.<sup>۱۵</sup>

نگهداشتن هر کس در جای مناسب خود، یکی از ویژگیهای حاکم آرمانی محسوب می‌شد.<sup>۱۶</sup>

مفاهیمی از اقتدار که ریشه در ایران باستان و اسلام داشت، هر چند در اصل متفاوت بود، اما هر دو، اعمال قدرت از سوی هر کس که اثر در دست داشت می‌پذیرفت و شورش بر حکومت را چه بر پایه موازین بنا شده باشد و چه با زور به دست آمده باشد، روانی می‌شمرد. در سده شانزدهم میلادی که مذهب شیعه دوازده امامی به صورت مذهب برتر در ایران درآمد، این نظر که همه حکومتها در زمان امام غایب نامشروع هستند، بردباری سیاسی موجود در کشور را تقویت می‌کرد، گرچه تحت شرایطی خاص چنین ابراز عقیده می‌شد که شورش بر حکومت غیر عادل که فاقد موازین قانونی باشد می‌تواند يك وظیفه به حساب آید. حاکمی که منشاء قدرتش خداوند بود بر فراز مردمانی می‌ایستاد که به او اعتماد کرده بودند؛ مردمان در برابر مقام او کاری نمی‌توانستند بکنند و قدرتی از این دست که مقامات بالا داشتند، صرفاً يك امتیاز بود. یکی از پیامدهای چنین برداشتی، این بود که کارکنان دولت و بطور کلی عامه مردم خود را وابسته به حسن نیت



سقوط امپراتوریها بود. فرمانروای مستبد به هر حال تا اندازه‌ای کشور را از حمله خارجی مصون می‌داشت و نیز امنیت را در داخل برقرار می‌کرد. در مجموع، پیش از سلسله صفوی، مداخله حکومت مرکزی در امور کشور بیرون از دایره پایتخت و نقاط پیرامونی آن چندان چشمگیر نبود و فقط به هنگام سرپیچی و ناپهنجاری یا فتح و پیروزی بود که حضور حاکم مستبد برجسته‌تر می‌شد.

شاردن ضمن تأکید بر ماهیت مستبدانه قدرت سلطان صفوی - کسی که کوچکترین فرمانش (چه در حالت مستی و چه هوشیاری) باید بی‌درنگ اجرا می‌شد - می‌نویسد در باربان و اعیان و اشراف همواره در معرض خطر و هدف هوی و هوس سلطان بودند، نه مردم عادی که تماس چندانی با وی نداشتند.<sup>۲۵</sup> همچنین باید یاد آور شد که حکام ایالات نیز مانند فرمانروایان مرکزی مستبدانه رفتار می‌کرده‌اند. شواهد و مدارک که حاکی از شکایت بردن مردم عادی نزد سلطان از ظلم کارمندان محلی باشد، اندک است؛ اما در عوض اسناد زیادی در مورد دادخواهی مردم از حکام محلی در رابطه با کارمندان زیر دست حاکم وجود دارد. در دسترس بودن فرمانروا عامل مهمی در ایجاد ثبات و آسایش بود؛ اما آنچه اثر بخشی فرمانروا را محدود می‌کرد یکی ویژگی‌های شخصیتی او بود و دیگر، راه‌درازی که شاکیان می‌بایست ببینند تا به دربار سلطان یا شاه برسند.

شهرها، مراکز اداری، تجاری و اجتماعی بودند. شهر نشینان تجار ب‌مشتراکی از زندگی شهری داشتند، اما هیچ پیوند سیاسی یا مدنی عامل اتحاد بخش به شهرها نبود. شکل و ترکیب شهرها گویای انزوای آنها بود؛ حتی میان بخشهای مختلف یک شهر نیز دیوار و دروازه ساخته شده بود که آن بخشها را از دنیای بیرون جدا می‌کرد. اما به گونه‌ای تناقض آمیز، شهرها، با وجود دیوارهای داخلی شان، با مناطق کرانه‌ای و پیرامونی خود پیوستگی داشتند.

شهر و حومه، همانند ایران پیش از اسلام کاملاً درهم فرو رفته بودند. مناطق روستایی اطراف شهرها و دهات در دایره اداری شهر قرار می‌گرفتند. بیشتر کسانی که در شهر زندگی می‌کردند هر روز برای کار به کشتزارهای نزدیک می‌رفتند. آنان در کنار کار کردن روی زمین، به برخی کارهای دستی یا بازرگانی نیز می‌پرداختند. بدین ترتیب تمیز دادن دهقان، صنعتگر و دکان‌دار از هم چندان آسان نبود.

در شهرها اگرچه نابرابریهای زیادی میان تجار ثروتمند و مردم عادی به چشم می‌خورد، اما همکاری گسترده‌ای میان آنان در زمینه‌های اقتصادی وجود داشت، و به همین دلیل می‌توانستند منابع و مهارت‌های خود را با هم ترکیب کنند؛ گرچه مزایای این همکاری بیشتر نصیب طرف ثروتمندتر و قدرتمندتر می‌شد. منابعی که در این راه به کار انداخته می‌شد به اشکال گوناگون بود مانند پول، کالا و مال‌التجاره و مهارتهایی مانند دوزندگی، رنگرزی و بافندگی. این واقعیت که درباره چنین مشارکتهایی در آثار کارشناسان حقوقی،

فرانوا بحث شده است، گویای آن است که این ترتیبات گسترده و فراگیر بوده است.<sup>۲۶</sup> صنایع زیادی بویژه بافندگی، صنعت خانگی محسوب می‌شد که در آن تاجر یا واسطه‌مواد را عرضه می‌کرد و طرف دیگر کار خود را.

مداخله حکومت در امور اقتصادی، دستکم پیش از دوران ایلخانیان (۱۳۳۵-۱۲۵۶/۷۳۶-۶۵۴) چشمگیر نبود. به هر حال در ایران پیش از اسلام، کارگاههای سلطنتی<sup>۲۷</sup> وجود داشته است و در نخستین سده‌های اسلامی نیز این کارگاهها به منظور تولید تیراز (tiraz) به فعالیت خود ادامه داده‌اند. این کارگاهها نام خلیفه یا سلطان را روی پارچه سوزن دوزی و بدین ترتیب «خلعت» تولید می‌کردند. فرآورده‌های آنها در انحصار دولت بود.<sup>۲۸</sup> فعالیت کارگاههای سلطنتی در دوران سامانیان، غزنویان<sup>۲۹</sup> و سلسله‌های بعدی ادامه یافت. در مورد سازمان داخلی این کارگاهها چیزی نمی‌دانیم، اما انواع انحصارات دولتی در دوره‌های مختلف و در دوران صفویه وجود داشته است.

در موزه حکومت ایلخانیان، صنعتگرانی که به کار ساختن شمشیر یا تیر و کمان مشغول بودند، دستمزدها دریافت می‌کردند و این پول به صورت حواله در استانها به ازای تولید سالانه اسلحه پرداخت می‌شد. به علت فساد مالی گسترده، این ترتیب کار گریختاد. بنابراین غازان خان به صنعتگران در هر رشته در هر شهر دستور داد گردهم آیند و تعداد سلاحهایی را که می‌توانند برای دربار بسازند و بهای آنرا اعلام کنند. سپس دستمزدی که برای آنان حواله می‌شد قطع شد؛ آنان با سرمایه‌ای که دیوان در اختیارشان می‌گذاشت اسلحه می‌ساختند، به همان سان که دیگران با سرمایه شخصی اسلحه می‌ساختند و در بازار می‌فروختند.

برای نظارت بر کارها نیز از جانب حکومت یک ناظر (امین) گمارده شد. رشیدالدین می‌نویسد که این سیاست موفقیت آمیز بوده است.<sup>۳۰</sup> اما اینکه آیا این شیوه به بقای ایلخانیان کمک کرده است یا نه، معلوم نیست. جدا از اسلحه، کارگاههای سلطنتی در برخی شهرها به تولید لباسهای گرانبها برای دربار به مقدار زیاد مشغول بودند. در این باره نیز اطلاعات دقیق در دست نیست.

تقسیم شهرها به محلات مختلف و در برخی موارد تقسیم بازارها میان صنوف مختلف، حسن همبستگی را میان کسانی که در آن محلات و بخشها زندگی یا کار می‌کردند، تقویت می‌کرد. دولت نیز ترجیح می‌داد در زمینه مالیات گیری با گروهها سروکار داشته باشد تا افراد.

این سیاست در مورد روستاها نیز اجرا می‌شد. حکومت همچنین از رهبران این جماعات می‌خواست که فرمانهای حکومتی را به اطلاع اعضا برسانند و تا آنجا که امکان دارد اختلافات جزئی را حل و فصل کنند. گونه‌ای احساس جمعی در میان بخشهای مختلف شهر و صنوف بازار وجود داشت که با مشارکت خود انگیخته آنها در

کنترل حکومت بر اصناف زیاد بود و ترتیبات اداری ماهرانه‌ای به منظور تحت نظارت قرار دادن فعالیت‌های آنها وجود داشت. برخی پیشه‌وران مانند بنایان از پرداخت مالیات معاف بودند، اما در عوض می‌بایست برای حکومت کاری بکنند؛ و حکومت از برخی گروه‌ها - گرچه نه مشخصاً صنوف حرفه‌ای - بعنوان خبرچین استفاده می‌کرد.

در زمان قاجاریه، گرچه اصناف همچنان تحت کنترل چشمگیر حکومت بودند، اما ظاهر آزادی بیشتری در امور داخلی خود که به دست‌ریش سفیدان و رئیس صنف که کدخدایا باشی خوانده می‌شد بود، داشتند. شیوه‌های گوناگونی برای تعیین و دریافت سهمیه مالیاتی وجود داشت.<sup>۲۶</sup>

ناامنی، ویژگی برجسته زندگی روستایی و شهری بود؛ نه تنها ناامنی ناشی از بحران‌های ناگهانی مانند جنگ داخلی یا حملات چادر نشینان یا هجوم نیروهای دشمن، بلکه بیشتر ناامنی برخاسته از سرشت خود کاملاً قدرت حکومت. خط فارق میان امنیت و بی‌نظمی همواره باریک بود. از آنجا که فرمانهای قرآنی در محکومیت بی‌عدالتی بیشتر جنبه کلی داشت و مراجع به شاه یا سلطان به علت دوری راه، عملی به نظر نمی‌رسید، تنهاراه دفاع مؤثر مردمان از خود، یا جای گرفتن در پناه شخصیتی نیرومندتر بود، یعنی همان کاری که زمینداران کوچک می‌کردند، یا تشکیل سازمانهایی برای کمک متقابل بر اساس وابستگی‌های حرفه‌ای، تزادی و دینی، و فقط از این راه بود که آنها می‌توانستند از خودشان در برابر فرمانروایان محافظت کنند و امتیاز بگیرند. اما حمایت چنین گروههایی بیشتر غیر واقعی بود و اغلب با گرایش به چنددستگی که ویژگی برجسته زندگی جمعی در ایران در طول سده‌ها چه در شهرها و چه در روستاها بود، خنثی می‌شد. در سده پنجم هجری / یازدهم میلادی، در نیشابور، در گیریهای جناحی به صورت دعوای شافعی - حنفی درآمد.<sup>۲۷</sup> چنین دسته‌بندی‌هایی در ری، اصفهان و دیگر شهرها وجود داشت. در عصر صفوی و پس از آن، کشمکش فرقه‌ای غالباً به صورت سربرآوردن دو گروه ساختگی درمی‌آمد و چه بسا که دولت در اصل، این وضع را تشویق می‌کرد.<sup>۲۸</sup>

این گونه دسته‌بندی‌ها که حیدری - نعمتی نامیده می‌شد، بویژه در اصفهان، ری و شهرهای دیگری مانند قزوین و شیراز بسیار جدی بود.<sup>۲۹</sup> سازماندهی و عضوگیری آنها پایه منطقه‌ای داشت. آگاهی چندانی از رهبری این گروه‌ها در دست نیست اما می‌دانیم که بیشتر طرفدارانشان از مردمان عادی بوده‌اند.

هر چند ذات حکومت خود کامه بود، حاکم یا والی و کارگزارانش یعنی صاحب شرطه، شحنه، وزیر، مستوفی، قاضی، محتسب و دیگر مقامات در معرض فشار فرمانبرداران بودند و بی‌پشتیبانی یا دستکم سکوت اعیان نمی‌توانستند مردم عادی را با خود همراه کنند. بدین سان اعیان می‌توانستند نفوذی خاص و قدرتی اجتماعی مستقل از حاکم و کارمندان اعمال کنند و گاهی به بسیج مردم برای زیر فشار

مراسم مذهبی متجلی می‌شد. گذشته از آن، تا آنجا که به جشنهای رسمی مانند مراسم سالگرد تأسیس سلطنت یا بزرگداشت موفقیت‌های به دست آمده مربوط می‌شد، عادت حکومت این بود که توسط گروه‌ها و جماعات محلی برنامه‌های جشن و سرور به راه اندازد. در گزارشهای متعدد به چنین جشنهایی در دوران صفوی و قاجار اشاره شده است.

در بسیاری از شهرهای بزرگتر، در سده‌های نخستین، جمعیت‌های مردمی با نام عیاران وجود داشتند که چه بسا با جنبشهای «فتوت»، طبقات درویشان و بازاریان مربوط بودند. این جمعیتها اصول اخلاقی خاص خود را داشتند و هدفشان حفظ نام نیک شهر یا محله خود و دفاع از ضعیفان بود. چه بسا که این جماعات می‌توانسته‌اند به گونه‌ای القاکننده مفهوم عدالت در یک دنیای بی‌عدالت باشند. اما به هر حال این جمعیتها استعداد تبدیل شدن به ارادل و اجامر را داشتند و واژه «عیار» مترادف بارهزن یا دزد نیز به کار می‌رفت. جانشینان عیاران در سده نوزدهم، «لوطی‌ها» و «دش‌ها» بودند. این گروه‌ها نیز در اصل پایه و اساسی اخلاقی داشتند، اما همانند عیاران می‌توانستند به صورت ارادل و اوباش جلوه گر شوند. زورخانه‌ها که نهادهایی برای کشتی‌گیری‌های خاص و تمرین‌های ژیمناستیک بود، در برخی موارد ارتباط نزدیکی با لوطی‌ها داشت.<sup>۳۰</sup> قهرمانان کشتی، پهلوان نامیده می‌شدند.

چنین به نظر می‌رسد که از دیرباز صنعتگران در بازارهای شهری، گونه‌ای هستی گروهی و مشترک داشته‌اند، اما درباره چگونگی شکل‌گیری و ماهیت دقیق این زندگی همبسته دیدگاههای متفاوتی وجود دارد.<sup>۳۱</sup> از سده پنجم هجری / یازدهم میلادی - اگر نگوییم پیش از آن - گروه‌بندیهای خودجوشی در میان اصناف وجود داشته است؛ گرچه آنها سازمان‌هایی حرفه‌ای به معنای دقیق کلمه نبوده‌اند.<sup>۳۲</sup>

این بطوطه که در سده هشتم هجری / چهاردهم میلادی به ایران سفر کرده است، از رقابت میان این صفوف در اصفهان و کوشش آنها برای تقلید از یکدیگر یا تولید محصول بهتر نسبت به دیگران یاد می‌کند. او می‌نویسد افراد در هر صنف در اصفهان یکی را از میان خود بعنوان رئیس انتخاب می‌کردند<sup>۳۳</sup> و در شیراز کسانی که در هر صنف مشغول کار بودند بازار را برای همان صنف اشغال می‌کردند و هیچ بیگانه‌ای را به میانشان راه نبود.<sup>۳۴</sup> گزارش وی آنها را اتحادیه‌های حرفه‌ای معرفی نمی‌کند، بلکه بیشتر قابلیت یک گروه برای هویت بخشیدن موقت به خود بر پایه یک هدف مشترک را در نظر دارد.

در مورد تبدیل شدن این جماعات در بازار به اتحادیه‌های حرفه‌ای، باید گفت که این دگرگونی (هر چند زمان آنرا نمی‌دانیم) به احتمال نزدیک به یقین با نظر و هدایت حکومت مرکزی تحقق یافته است. در اواسط و اواخر دوره صفوی، دستکم در مورد پایتخت (اصفهان) شواهد آشکارتری در گزارشهای جهانگردان اروپایی و مکتوبات اداری می‌یابیم که گویای وجود اتحادیه‌های متعدد است.

قرار دادن حکومت بیردازند.<sup>۲۰</sup>

جدا از مالیات بگیران، شحنة یا داروغه وزیر دستانشان، کار گزار دیگری که ارتباط تنگاتنگی با زندگی مردم عادی پیدا می کرد محتسب بود که وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را داشت؛ یعنی کاری در پیوند با وجدان عمومی. او می بایست بر اخلاق عمومی، آسایش عمومی و روند درست امور اقتصادی نظارت کند. از جمله دیگر وظایف محتسب، تضمین اجرای درست تعهدات مذهبی، نگهداری مساجد، نظارت بر رفتار زنان و مردان در خیابانها، اجرای تعزیرات و جلوگیری از مشروب خواری، قمار بازی، روسپی گری و دیگر رفتارهای مخالف شریعت بود.

او همچنین بر تأمین آب آشامیدنی، پاکیزگی خیابانها و آزادی رفت و آمد در معابر نظارت می کرد. محتسب باید مراقبت می کرد که ساختمانها راه خیابان را بند نیاورند، با بردگان پدرفتاری و از چارپایان کار اضافی کشیده نشود. نظارت بر بازارها، جلوگیری از معاملات ناسالم بوسیله بازرگانان و صنعتگران، کنترل اوزان و مقادیر، تعیین قیمتها، سرکشی به ناوایی ها و بررسی وضع پخت نان، از دیگر وظایف او بود. محتسب معمولاً عضوی از طبقات مذهبی بود و احتمالاً از مالیاتهای بسته شده بر مغازه ها در بازار سهم بزرگی می برد. او همچنین می توانست در زمینه هر شکایتی که به او می شد و در مورد هر کاری که غیر قانونی تشخیص می داد مستقلاً دست به عمل بزند؛ اما برای اجرای احکام و تصمیماتش به کارمندان غیر روحانی دولت بویژه به شحنة یا داروغه متکی بود. تا سده نوزدهم، مقام محتسب عملاً بر چیده شده بود و وظایفی که در ارتباط با اصناف و رفاه عمومی داشت بیشتر توسط دیگر کارمندان دولت انجام می گرفت. مسئولیت او بعنوان حافظ و جدان عمومی نیز به علما واگذار شد.<sup>۲۱</sup>

گذشته از کار گزاران حکومت مرکزی، مأموران دیگری نیز مانند رئیس و کلاتر (که هر دو عنوان با معانی متعددی به کار می رفت) بودند که گرچه از جانب حکومت منصوب می شدند، دستکم تا اندازه ای، نماینده مردمان محل بودند. در دوران حکومت غزنویان، رئیس، شخصیت کلیدی شهرها در خراسان به شمار می رفت و از طرف حکومت رسماً به این مقام منصوب می شد و مسئول امنیت داخلی شهر بود.<sup>۲۲</sup> وی در زمان سلجوقیان رابط حکومت و مالیات دهندگان و وظیفه اش آشتی دادن منافع طرفین - البته تا آنجا که امکان داشت - بود. موارد مربوط به مسئله مالیات به دیوان وی ارجاع می شد. او برای انجام دادن وظایفش می بایست از موقعیت محلی برخوردار باشد، هر چند همزمان به پشتوانه قدرت حکومت نیز نیاز داشت. هیچ مسرکی دایر بر انتخاب رسمی او توسط مردم در دست نیست؛ احتمالاً بعنوان مناسبترین کسی که می توانسته از طرف مردم کار کند، ظاهر می شده است. تصدی این مقام بیشتر جنبه موروثی داشت. رئیس معمولاً مانند ابوهاشم رئیس شهر همدان شخصی ثروتمند و

قدرتمند بود؛ کسی که ۴۷ سال در این مقام ماند و در سال ۵۰۲/۱۱۰۲ از دنیا رفت.<sup>۲۳</sup> رزقان رئیس شهر تبریز نیز احتمالاً مردی توانگر بوده است، زیرا در گزینی، وزیر طغرل بیگ بن محمد، او را هفتاد هزار دینار جریمه کرده بود.<sup>۲۴</sup>

با گذشت زمان، واژه رئیس بعنوان یک منصب شهری منسوخ شد. در سده دهم هجری / شانزدهم میلادی، در منابع از «کلاتر» که برخی وظایف رئیس را بر عهده داشته، یاد شده است. در سده های ۸/۱۴ و ۹/۱۵، کلاتر به معنی رهبر یا رئیس به کار می رفت و بویژه اشاره به طبقات نظامی یا قبیله ای داشت. از سده ۹/۱۵ به بعد این عنوان همچنین به کسی اطلاق می شد که در سلسله مراتب غیر نظامی جای داشت و مسئول شهر یا بخشی از شهر بود. بدین سان، کلاتر نیز مانند رئیس، واسطه ای میان حکومت و مالیات دهندگان بود و وظیفه آشتی دادن منافع طرفین را بر عهده داشت. به هر حال همانندی رئیس و کلاتر نباید چندان مورد تأکید قرار گیرد. چنین به نظر می رسد که انتصاب کلاتر تا اندازه ای به رضایت مردم محلی بستگی داشته است. در سندی به تاریخ ۱۱۰۷/۱۶۹۵ در باب برکناری خواجه محمد تقی کلاتر رشت و توابع و انتصاب خواجه محمد سعید که پیش از آن هم کلاتر بوده، به جای وی، آمده است که ۲۱۲۷ نفر خواهان به قدرت رسیدن دوباره محمد سعید شده اند و ۹۳۸ تن از آنان از محمد تقی شکایت کرده اند. بر این پایه، محمد سعید بار دیگر به کلاتری منصوب شد.<sup>۲۵</sup> دو فرمان برای کلاتر شهر تبریز به تاریخهای ۱۱۷۷/۱۷۶۴ و ۱۱۸۷/۱۷۷۳ از جانب کریمخان زند صادر گردیده که در آنها به درخواست مردم برای انتصاب وی تأکید شده است.<sup>۲۶</sup>

سرجان ملکم در اوایل سده ۱۹، شرایط آن زمان چنین توصیف می کند: «کلاتر یا قاضی ارشد شهر و کخدایان یا رؤسای بخشهای مختلف، گرچه بوسیله شاه گمارده می شوند، اما باید از محترم ترین ساکنان شهر باشند... هر چند این کار گزاران به گونه رسمی انتخاب نمی شوند، ولی صدای مردم آنان را مشخص می کند و چنانچه شاه کسی را منصوب کند که شهر و ندان وی را نمی خواهند، آن شخص نمی تواند وظایف خود را انجام دهد؛ وظایفی که ایفای آنها نیازمند آگاهی و بینش کار گزار است تا پشتوانه اقتدار مقام باشد.»<sup>۲۷</sup> همچنین موریه در اوایل سده نوزدهم می نویسد که کلاتر مأمور شاه و واسطه ای بود که از طریق او خواسته ها و نیازهای مردم به گوش شاه می رسید. موریه اظهار می دارد: «کلاتر نماینده اصلی اهالی در هر موقعیتی است و شکایات رعایا را به هنگامی که احساس می کنند زیر فشار قرار گرفته اند مطرح می کند. همچنین میزان ثروت هر یک از رعایا را می داند و به شیوه های دادن خراج سالانه توسط وی آگاه است؛ بنابراین باج و خراجی را که هر شخص باید بدهد مشخص می کند؛ و اگر مهر و نشان او روی سندی که در زمان گرفتن مالیات از طرف رعایا ارائه می شود نباشد، آن سند معتبر نبوده و مبلغ اعلام شده

خود و بازرگانان و دیگران برای تصدیق قراردادها و دیگر اسنادشان، نیازمند علما بودند. علما نیز به نوبه خود به حمایت حکومت نیاز داشتند تا بتوانند وظایف اجتماعی خود را انجام دهند؛ همچنین می‌بایست از همیاری اعیان برخوردار باشند زیرا عمدتاً اعیان بودند و سپس حکومت که مسجد، مدرسه، خانقاه و زاویه می‌ساختند و هزینه نگهداری آنها را تأمین می‌کردند. میان علما و بازاریان پیوندهای بسیاری به شکل ازدواج یا مشارکت در تجارت وجود داشت. همچنین طبقات بازاری و صنعتگران تمایل زیادی داشتند که به طبقه علما بپیوندند. پیشنهاد علما دایر بر بسته شدن بازارها در اعتراض به برخی اقدامات حکومت، یا بست نشینی، ابزار نیرومندی برای وارد آوردن فشار بر حکومت بود.

اما منافع بلندمدت علما و بازاریان، هر دو، در وجود «امنیت» بود و بنابراین معمولاً از مخالفت با حکومت آگاه داشتند و به مصالحه متمایل بودند. به هر حال، هنگامی که بیشتر ساختارهای حکومتی فرو می‌ریخت، غالباً یکی از علما بود که در مقام رهبری بومی ظاهر می‌شد. علما همچنین از راه ازدواج و دیگر طرق با زمینداران بزرگ ارتباط داشتند، زیرا در پاره‌ای موارد خود اموال بزرگی را که وقف شده بود اداره می‌کردند. این امر، مانند روابط آنان با حکومت، گاهی شأن و جایگاهشان در انظار مردم را به مخاطره می‌انداخت.

شیوخ صوفی، پیروان بسیاری در شهرها و روستاها و در میان همه طبقات اعم از اعیان، مردمان عادی و قبایل داشتند. حاکم و مقامات و شخصیت‌های برجسته از آنان پشتیبانی می‌کردند و برای ایشان رباط می‌ساختند. این رباطها که بعدها بیشتر خانقاه نامیده شد، بعنوان اقامتگاه شیوخ و مریدانشان و مرکز آموزشی و آسایشگاهی برای صوفیان مسافر و دیگرانی که شریک خوراک درویشان می‌شدند مورد استفاده قرار می‌گرفت. برخی خانقاهها در درون شهرها بود و شماری دیگر در خارج از شهرها یا در مسیر جاده‌ها. قدرت شیوخ صوفی تا اندازه زیادی به موفقیت و توانایی‌شان در رسیدگی به امور جاری مردم برمی‌گشت. بنابراین آنان نیز مانند علما به حمایت حکومت نیاز داشتند؛ همچنان که حکومت نیز نیازمند پشتیبانی آنان بود. بدین سان روابط متقابل آنها به گونه‌ای ظریف متوازن بود.

این مقاله، بیشتر دربرگیرنده توضیحاتی پاره‌پاره درباره عواملی است که بر زندگی مردم عادی اثر گذاشته‌اند. تلاش کرده‌ام گوشه‌ای از پیچیدگی‌های جامعه و توازن حساسی را که میان حکومت و جامعه از یک سو و میان آن دو و مردمان عادی از سوی دیگر وجود داشته است، و همچنین ابهام موجود در روابط آنها را باز نمایانم. (در دوران مورد بررسی) فضایل و مسئولیت‌های مدنی به شیوه‌هایی زیرکانه و تقریباً نامحسوس بیان می‌شده است؛ شیوه‌هایی که مردمان عادی در آن سهم داشته‌اند؛ در حالی که ساختارهای حکومت برای حفظ امنیت ضرور بوده، اهداف جامعه تا اندازه زیادی با نادیده گرفتن حکومت ابراز می‌شده است.

قابل وصول نخواهد بود.<sup>۴۸</sup> این واقعیت که کلاتر بعنوان سخنگوی مردم، در عین حال در سلسله مراتب رسمی قرار داشت، این امکان را به او می‌داد که به محض کوتاه شدن دست حکومت مرکزی، از قدرت و نفوذ خود برای اعلام استقلال بهره گیرد؛ یعنی همانند کاری که در سده هیجدهم، حاج ابراهیم خان کلاتر در شیراز کرد.

در انتخاب کدخداهای یا رؤسای بخش‌های شهر نیز، رضایت مردم شرط بود. ملکم می‌نویسد: «در شهرهای کوچک یا روستاها نظر اهالی برای انتصاب کدخدا مهمتر از گزینش کلاتر است: اگر کسی برخلاف میل مردم بدین مقام گمارده شود، هياهو و اعتراض اهالی منجر به برکناری یا استعفاي او می‌شود.»<sup>۴۹</sup> اسکات و ارینگ در سال ۱۸۰۲ می‌نویسد که در شیراز محترم‌ترین فرد در هر بخش، منصب کدخدایی می‌یافته است. وظایف او این بوده که از فعالیت‌های اقتصادی افراد و از وضع کارشان اطلاع حاصل کند؛ ترتیب سکونت و اقامت سربازان را بدهد و سهم هر یک از اهالی را از سهمیه کلی که در زمینه‌های مختلف بوسیله حاکم برای هر بخش از شهر تعیین شده است مشخص کند. از جمله دیگر وظایف او حل و فصل اختلافات کوچک به شیوه دوستانه بود. او همچنین می‌بایست در مقام یک مصلح، آرامش برقرار کند و بهبود اوضاع منطقه‌ای را که بر آن ریاست داشت وجهه همت خود قرار دهد. کدخدا میانجی مردم و حکومت بود و اغلب، جهت گیری او به سود مردم، عامل مهمی در محدود شدن فشار حاکم به شمار می‌رفت.<sup>۵۰</sup>

رابطه میان والی از یک سو و کلاتر و کدخدا از سوی دیگر، بسیار حساس بود. اگر کلاتر یا کدخدا با حمایت مردمی برگزیده می‌شد، والی می‌بایست با احتیاط بیشتری با وی رفتار کند، اما در مقابل، انتظار اندکی تمکین هم از او می‌رفت، چون اگر والی تا آنجا به کلاتر یا کدخدا اجازه استقلال عمل می‌داد که بتواند اقتدار او را تهدید کند، موقعیت وی سخت تضعیف می‌شد، بویژه اگر کلاتر یا کدخدا می‌توانست پشتیبانی لوطی‌ها یا پهلوانان را نیز جلب کند. از دیگر کارگزاران رسمی که ارتباط نزدیکی با زندگی عامه مردم پیدا می‌کرد و وظیفه توزیع آب را بر عهده داشت، میراب بود. در شهرهای بزرگ مانند اصفهان، او کارگزار مهمی بود که از سوی حکومت منصوب می‌شد. در شهرهای کوچکتر و بخشهای مختلف شهرهای بزرگ، معمولاً خود اهالی او را برمی‌گزیدند و دستمزدش را می‌پرداختند.

درباره موقعیت و کارکرد علما، بسیار نوشته شده است. آنان در همه دوره‌ها نقش بسیار برجسته‌ای در جامعه بازی می‌کردند و برخی از طبقه اعیان و برخی دیگر از مردم عادی بودند. نقش آنان دوپهلو بود: برخی مقام خود را از حکومت می‌گرفتند و برخی دیگر هر گونه ارتباط با حکومت را نمی‌پذیرفتند. علما بطور کلی از پشتیبانی عامه مردم برخوردار بودند و به همین علت، هم حکومت و هم اعیان به حمایت علما نیاز داشتند. حاکم برای مشروعیت بخشی به قدرت